

دکتر صفر یوسفی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی نور

سیاست مذهبی در دوره‌ی نخست حکومت غزنوی

چکیده

یکی از جنبه‌های مهم حکومت غزنویان به ویژه در دوره‌ی نخست، سیاست مذهبی آنان بود که در ساختار حکومتی آنان تأثیر گذاشت و به آن جهت داد. به نظر می‌رسد که دوره‌ی نخست غزنوی، آغاز تکوین بهره‌گیری از مذهب در جهت گیری‌های سیاسی و حکومتی است که در دوره‌های بعدی یعنی سلجوقی و خوارزمشاهی و حتی مغول و تیموریان و به خصوص صفویان به اوج می‌رسد. غزنویان با ملتزم نشان دادن ظاهری خود به مذهب سنت حنفی و سپس شافعی که محمود آن دو را مذهب نیک می‌دانست؛ به اهداف دوگانه‌ای دست یافتند. از یک سو با سرکوب جریان‌های مخالف داخلی با عنوان بدمذهبان، سیطره‌ی خویش را در درون امپراتوری غزنوی حفظ کردند و از سویی دیگر به تنظیم مناسبات گرم و نزدیک خود با خلافت عباسی مبادرت ورزیدند و مشروعیت دینی و سیاسی خود را از مقام معنوی و دینی خلیفه‌ی عباسی کسب کردند. ظاهراً غزنویان به عنوان آغازگران روشی در تاریخ ایران بعد از اسلام به شمار می‌آیند که پیوند نزدیک و عمیقی بین دین و دولت برقرار ساختند و از مذهب به عنوان دستاویزی بر دستیابی به اهداف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی سود بردند.

کلید واژه:

غزنویان، مذهب، سیاست مذهبی، محمود غزنوی، مسعود غزنوی

مقدمه

محمود غزنوی و پسرش مسعود جزو نخستین حکمرانان ایران بعد از اسلام محسوب می‌شوند که جهت‌گیری آشکاری در زمینه‌ی دین و سیاست و مذهبی از خود بروز دادند و داعیه‌های حکومت و سیاست خود را در جنبه‌های درونی و بیرونی امپراتوری غزنوی بر دین و سیاست دینی استوار ساختند. محمود غزنوی به نحو زیرکانه‌ای از مذهب در جهت اهداف حکومتی خود بهره برد و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و نیز فرهنگی و علمی و فکری و حتی نظامی و اداری خود را بر دعوی‌های مذهبی مبتنی ساخت. جانشینان او به ویژه پسرش مسعود غزنوی، روش او را به کار بستند. تنظیم مناسبات درونی و بیرونی و سیاست داخلی و خارجی غزنویان بر همین اصول برقرار گردید. جهت‌گیری سیاست داخلی محمود و جانشینان او، تثبیت و تضمین و بیمه‌شدگی حکومت در داخل و استقرار نظم و امنیت و ثبات اجتماعی، سیاسی و حکومتی بود. در جنبه‌ی سیاست خارجی، غزنویان با به کار بستن سیاست داهیان‌های با عنوان جهاد دینی و جنگ با کفار در هندوستان، ضمن تأمین بخش عمده‌ای از نیازمندی‌های مالی و اقتصادی حکومت غزنوی که در واقع حیات اقتصادی آنان بدان وابسته بود و نیز بذل عطایا و هدایا از قِبَلِ غنایم جنگی هندوستان به دستگاه خلافت عباسی و اعلان اطاعت و جلب نظر و موافقت خلیفه جهت اخذ مشروعیت سیاسی، دوام بیرونی حکومت خویش را تضمین کردند.

سیاست مذهبی نخستین امیران غزنوی

نخستین فرمانروایان غزنوی یعنی البتگین، اسحاق بن البتگین، بلگاتگین، پیری (بوری تگین)، سبکتگین که عنوان امیر داشتند، حکومت خود را با دعوی مذهبی آغاز کردند. چنان که البتگین نخستین امیر غزنوی که از دربار سامانی دور شد، در این باره نوشته است: «من به هندوستان خواهم شد و به غزو و جهاد مشغول باشم اگر کشته شوم شهید باشم و اگر توفیق یابم، دار کفر را دار اسلام گردانم» (طوسی، سیاست‌نامه، ۱۳۷). پسر البتگین به نام اسحاق در حکومت سه ساله‌ی خود درگیر مسایل داخلی بود و برای گسترش سرزمین و انتشار دین اسلام فرصتی نیافت. جانشین او بلگاتگین، در صد

گسترش قلمرو برآمد ولی در محاصره‌ی قلعه‌ی «گردیز»^۱ کشته شد. جانشین او پیری (بوری تگین) بعد از دو سال از حکومت برکنار شد و سبکتگین با عنوان «امیر جدید الاسلام» (باسورث، تاریخ غزنویان ۱/۳۸؛ غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ۱/۲۱۳) بر تخت نشست در عصر او متصرفات غزنوی گسترش یافت. وی داماد البتگین و پدر محمود بود. سبکتگین پس از تصرف سرزمین‌های اطراف غزنین به پیشاور در هندوستان لشکرکشی کرد و غنایم زیاد و اعتبار بسیار کسب کرد و عنوان غازی یافت. بعدها محمود غزنوی، روش پدرش و جدّ مادری‌اش، (البتگین) را در لشکرکشی به هند ادامه داد.

پایه‌های سیاست مذهبی غزنویان

پایه‌های سیاست مذهبی غزنویان که از آن در تثبیت ساختار درونی و بیرونی امپراتوری خویش سود جستند بر مسایل زیر استوار بود: ۱- سرکوب جریان‌های مخالف مذهب اهل سنت با عنوان قرمطیان و بدمذهبان به خصوص اسماعیلیان. ۲- مطرح ساختن خود به عنوان غازیان دینی و جهاد با کفار در هندوستان و گسترش مرزهای دارالاسلام و نیز نشر اسلام در منطقه و محدوده‌ی دارالکفر به ویژه هند.

۳- ایجاد مناسبات گرم و صمیمی و نزدیک (دست کم با صورت ظاهری) با دستگاه خلافت عباسی و اعلان متابعت از خلیفه با ارسال بخشی از غنایم جنگی هندوستان و نیز مالیات به عنوان هدایا و عطایا و باج برای دریافت مشروعیت دینی و سیاسی از خلیفه‌ی عباسی.

مقایسه‌ی اجمالی سیاست مذهبی غزنویان با سامانیان

غزنویان برخلاف مخدومان سابق خود یعنی سامانیان که با اتخاذ سیاست مدارای دینی و مذهبی و فرهنگی و ادبی و علمی و ایجاد محیطی مهذب و با نشاط، موجبات رونق علم و ادب و فرهنگ را فراهم آورده و عصر طلایی فرهنگ و تمدن ایرانی-

۱. شهر و آبادی در افغانستان که محل تولد ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی نویسنده‌ی کتاب زین‌الخبار (تاریخ گردیزی) است.

اسلامی را در دوره‌ی خویش رقم زدند، با جهت‌گیری‌های پر از تعصب و پرتنش مذهبی و قشری‌گرایی و ظاهرپرستی که آن هم بیشتر منشأ و ریشه در اهداف و منافع سیاسی و حکومتی داشت آن محیط پرنشاط علمی، ادبی و فرهنگی ایرانِ عصر سامانی و بخارای شکوهمند و سمرقند چون قند را به فضایی بسته و انسدادی در غزنه، از جهت علمی و فرهنگی و فکری و ادبی مبدل ساختند. با این که سامانیان نیز از جهت مذهبی و سیاسی و مشروعیت دینی و سیاسی و حکومتی به خلافت عباسی بستگی و وابستگی‌هایی داشتند.

اگرچه برخی از محققان و پژوهندگان، مانند باسورث، متعصب بودن غزنویان را به تبعیت از سامانیان می‌دانند؛ با این حال به نظر می‌رسد برخلاف نوشته‌ی باسورث که «سبکتگین و محمود سنی متعصب بودن را از سامانیان تبعیت کردند» (تاریخ غزنویان، ۵۰) تعصب و پای بندی سامانیان به مذهب با قشری‌گرایی و ظاهرگرایی و ظاهرپرستی غزنویان تفاوت بنیادی داشت. به علاوه سامانیان در مذهب، مدارای بیشتری داشتند و از آن برای مقاصد سیاسی و حکومتی در داخل بهره نمی‌گرفتند. شاید منظور باسورث از تعصب سامانیان به مفهوم سخت‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌های مذهبی عصر غزنوی نیست، بلکه مراد او پای بندی عمیق و علاقه‌مندی شدید سامانیان به مذهب بوده است. اما این نظر را نمی‌توان پذیرفت که غزنویان به دلایل مصالح سیاسی و قدرت جویی و قدرت طلبی و منافع مشترک با بغداد پیرو سامانیان بودند.

وی می‌نویسد: «ظاهراً پیروی غزنویان از سامانیان و آگاهی از بهره‌هایی که قدرت نوظهور آنان می‌توانست با داشتن منافع مشترک با دولت بغداد حاصل کند، سبب حمایت آنان از آیین سنت شد نه آن که پادشاهان و توده‌های ترک ذاتاً تسنن را بر دیگر فرق اسلامی ترجیح می‌دادند». (همو، همان جا) البته ترکان غزنوی برای خلیفه به مراتب تکیه‌گاه امن‌تری بودند تا امیران سامانی آزاداندیش و شاهان دیلمی شیعه مسلک» (ورداسبی، ایران در پویه تاریخ، ۱۱۶).

سیاست مذهبی در دوره‌ی محمود غزنوی

محمود غزنوی به عنوان امیر مستقل در ماه ذوالقعدة ۳۸۹ هـ.ق/ ۹۹۹ م، منشور خراسان و تاج و لقب «یمین الدوله و امین المله» را از خلیفه القادر بالله دریافت داشت

(گردیزی: زین الاخبار ۶۲) و در عوض نام خلیفه قادر را در خراسان در خطبه آورد. (جرفاذقانی، ترجمه‌ی تاریخ یمینی ۱۷۲)

آن چه را که ممکن است بیشتر جنبه‌ی عقیدتی قدرت سلاطین غزنوی خواند، حمایت مذهبی آیین سنت از آنان و تحریض آنان به جهت داشتن مناسبات حسنه با خلفای عباسی بود. (باسورث ۵۰) غزنویان نسل متعصبی بودند به شؤونی که دستگاه خلافت جهت ایشان قایل بود و به دوستی آن، ارزش بسیار می‌دادند. (باسانی، تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران ۱۴۵) بنابراین از آثار تسلط غلامان ترک (غزنوی)، رواج تعصب دینی (در مذهب سنت) و ضعف بعضی مذاهب شیعه (شیعه اسماعیلی و...) و قوت برخی دیگر است. (صفا، تاریخ ادبیات ایران ۱/۲۲۹) محمود در طی پادشاهی‌اش دریافت، برای آن که امپراتوری تثبیت یافته‌ای داشته باشد به حمایت و تأیید قانونی و معنوی خلیفه نیاز دارد. (باسورث ۵۱)

بر این اساس «مهم‌ترین سمت‌گیری سیاسی دولت غزنوی در آینده، اشتیاق محمود در گرفتن تصدیق مشروعیت قدرت خود از القادر بالله خلیفه عباسی بوده است. غزنویان پیوسته دقت داشتند تا با گرفتن موافقت خلیفه و حمایت ظاهری مذهب سنت پایه‌های قدرت خود را تحکیم بخشند. (فرای، تاریخ ایران ۴/۱۴۸)

محمود که با لشکرکشی‌های بسیار به هند (هفده بار)، (رک، تاریخ ایران از باستان تا قرن هیجدهم میلادی، ۲/۲۶۱) ثروت و غنایم جنگی و فیلان و جواهر بسیاری را به خصوص پس از فتح معبد و بتکده‌ی سومنات در ۴۱۶ هجری قمری به دست آورد و «بت‌های زرین و سیمین و پرده‌های جواهرنشان با ارزش معادل بیست میلیون دینار» (ابن اثیر، الکامل ۱۶/۶۱) به غنیمت گرفت. وی با ارسال فتح نامه‌ها و بخشی از غنایم حاصل از هجوم‌های خویش به هند، برای خلیفه عباسی از او القابی چون نظام الدین و کُهِف المسلمین گرفت. (شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب ۶۰) و به عنوان غازی بزرگ اسلامی مشهور گردید. (باسورث ۵۲-۵۰) از همین روی عنصری شاعر دربار غزنوی تلاش می‌کرد هدف محمود را در کوشش‌های خستگی‌ناپذیرش در جنگ‌های پی در پی با غیرمسلمانان، گسترش اسلام معرفی نماید. (فروزانی، غزنویان از پیدایش تا فروپاشی ۴۰۱) وی مدیحه آمیز در این باره می‌آورد: (دیوان اشعار، ۳)

تو رنجه از پی دینی نه از پی دنیا ز بهر آن که نیرزد به رنج تو دنیا

دیگر موضوع مهم قابل دقت در این دوره؛ توجه شدید سلاطین [غزنوی] به سیاست دینی و دخالت در عقاید و آرای مردم است. در دوره‌ی پیشین، خود پادشاهان در عین آن که ممکن بود مردم دینداری باشند، عقاید دیگران را به دیده‌ی احترام می‌نگریستند و با آنان تعصب و دشمنی نمی‌ورزیدند و کسی را مجبور به داشتن عقیده یا ترک عقیده‌ی خود نمی‌کردند. (صفا، ۱/۱۳۶)

به نظر می‌رسد که «توجه محمود به امور دینی نیز به دلیل زهد و تقوای صادقانه‌ی وی نبوده است.» (بارتولد، ترکستان نامه ۲/۶۱۱) پادشاهان غزنوی روش تمسک بذیل دیانت و غالباً تظاهر دروغین به دین را پیش گرفتند (صفا، ۱۳۷) و باید گفت که «سلطان محمود غزنوی سنی حنفی متعصب بود و به خلفای عباسی ایمان تامّ داشت و مخالفین دربار بغداد را دشمنان اسلام می‌دانست.» (پرویز عباس، تاریخ دیالمه و غزنویان، ۳۰۰) واقع امر این بود که «محمود غزنوی فرصتی به دست آورده تا با ملاحظه‌ی طرز نمازگزارای مؤمنان، مذهب حنفی را بپذیرد و به دنبال آن کوشش‌های جهاد گرانه و غزوی خود را آغاز کند.» (شعبانی، مبانی تاریخ اجتماعی ایران ۵-۱۷۴)

درباره‌ی مذهب محمود اختلاف نظر است؛ برخی او را سنی شافعی دانسته‌اند و این که سلطان محمود خود مذهب شافعی داشت (غبار ۱/۲۳۶) و برخی مذهب محمود را حنفی دانسته‌اند. (راوندی، تاریخ تحولات اجتماعی ۳/۵۴۹؛ شعبانی، همان جا) در هر حال با وجود این اختلاف نظر، موضوعی که در مورد عقیده‌ی مذهبی محمود در آن اتفاق نظر وجود دارد، تعصب و سخت‌گیری شدید وی بوده است و این نکته را هم آنانی که محمود را شافعی دانسته‌اند و هم افرادی که محمود را حنفی خوانده‌اند، تأیید کرده‌اند. در این مورد گفته‌اند که «محمود مذهب شافعی قبول کرده و روش شافعی را که از مذهب چهارگانه است و در مورد متکلمین بسیار سخت‌گیر است و اهل کلام را به تازیانه و تشهیر محکوم می‌نماید» (غبار، ۱/۲۳۶) پذیرفته است.

به نظر برخی، محمود سنی حنفی بوده و در مذهب سنی و حنفی به علّت‌های زیر تعصب بسیار نشان می‌داد: ۱- چون بین مردم پایگاهی نداشت به حمایتی که خلیفه از او می‌کرد، متکی بود. ۲- او لشکرکشی‌های غارتگرانه‌ی خود را به حساب دین می‌گذاشت و آن را جنگ مقدّس اسلامی می‌خواند به همین علّت مسلمان‌ها او را تقویت

کردند و در پناه همین شعارهای فریبنده، عده‌ای را به نام مجاهدان اسلام دور خود جمع کرد. (راوندی، ۳/۵۴۹)

همان گونه که بررسی شد؛ محمود در فتوحات هندوستان، عنوان غازی یا جهادگر دینی یافته بود. «محمود در مشرق امپراتوری غزنوی به عنوان سلطان غازی و کوبنده‌ی هندوان کافر برای خود کسب شهرت کرده بود. معاصران محمود تمایلی به قبول این حقیقت نداشتند که انگیزه‌ی مادی به اندازه‌ی انگیزه‌ی معنوی در لشکرکشی‌های وی به هند تأثیر داشته است. زیر آنها تنها از این آگاه بودند که محمود خانه‌های پلیدی نظیر بتکده‌ی سومنات را از اصنام خالی کرده بود، چنان که محمد(ص)، کعبه را از سیصد و شصت و پنج بت پالوده بود». (فرای، ۱۴۹)

در فتح سومنات لشکریان محمود، «کشتنی کردند هرچه منکرتر و بسیاری از کفار کشته شدند». (گردیزی، ۸۶) از مشایخ زمان محمود، شیخ ابوالحسن خرقانی بود که به محمود توجهی نداشت، می‌گویند چون محمود هندیان را قتل عام کرد و این قتل عام به قدری فجیع بود، به گونه‌ای که در تاریخ آمده است، «شیخ ابوالحسن [خرقانی] به خواب محمود آمد که ای محمود آبروی خرقه ما که نزد تو بود، بُردی اگر اسلام همه کفار خواستی، اجابت شدی». (بناکتی، تاریخ بناکتی، ۶-۲۲۵) و پس از فتح سومنات در سال ۴۱۷ ق / ۱۰۲۶ م که غبطه‌ی همگان را در عالم اسلام برانگیخت (باسورث، ۵۱)، از جانب خلیفه به سلطان [محمود] لقب کُهِفِ الدَوْلَةِ و الاسلام اعطا شد. (گردیزی، ۸-۸۷)

خلیفه‌ی عباسی که در معرض تهدید دائمی بیزانسی‌ها (روم شرقی) بود و لشکریان بیزانس تا دمشق و بیت المقدس پیشروی کرده بودند و ضربه‌ی سختی بر اعتماد مسلمانان زده و روحیه‌ی مسلمانان را تضعیف کرده بودند، فتوحات محمود به خصوص غنایم و بهره‌کشی‌های وی در هند قوت قلبی برای خلیفه بود. (فرای، ۱۴۹)

روابط گرم خلافت عباسی و حکومت غزنوی موجب آن بود که فرمانروایان غزنوی خود را به عنوان تابعان معنوی امیرالمؤمنین (خلیفه عباسی) مطرح سازند و از پایگاه او پشتیبانی کنند. (باسورث، ۳-۵۰) این در حالی بود که خلافت بغداد در ارتجاع علمی فرو رفته بود و تمامی آزادی خواهان سیاسی و فکری را در زیر عنوان خوارچ جای می‌داد. (غبار، ۱/۲۳۵) به جز فتوحات در دارالکفر هندوستان و تبعیت و نیز حمایت از خلافت عباسی، سیاست دیگری که سلاطین غزنوی در پیش گرفتند؛ سرکوب جریان‌های

مخالف داخلی تحت عنوان قرمطیان و بدمذهبان و ملحدان بود. رافضی و قرمطی بودن، دستاویز مهمتی برای رسیدن به اهداف سیاسی در عصر غزنوی هم در دوره‌ی محمود و هم جانشین و پسرش مسعود بوده است و نیز وسیله‌ای برای مصادره‌ی اموال و میل مفرط به گردآوری ثروت. چنان که محمود غزنوی شهرت خویش را بیشتر مدیون این امر می‌دانست و بدین وسیله هم رضایت خلیفه را فراهم می‌ساخت.

بیهقی در این باره از قول محمود چنین می‌نویسد: «من از بهر عباسیان انگشت در کرده‌ام و در همه جهان قرمطی می‌جویم، آن چه یافته‌ام آید و درست گردد بردار (باید) کشید». (تاریخ بیهقی، ۱۸۳)

یکی از دلایل‌های مهم محمود در لشکرکشی به مولتان هند در سال ۳۹۶ ه.ق، به جُز جلب حمایت خلیفه و ارضای تعصب مذهبی، به دست آوردن ثروت عظیم آن شهر بوده است، در حالی که طرفداران او علت این لشکرکشی را نیز به خاطر دین قلمداد می‌کردند. بنابراین «ارتباط با بغداد برای لشکرکشی‌هایی نظیر لشکرکشی سال ۳۹۶ ه.ق/ ۶-۱۰۰۵ م، علیه ابوالفتح داود بن خضر که باوجود داشتن مذهب اسماعیلی نسبت به محمود، احساسات دوستانه داشت به سلطان کمک معنوی می‌بخشید. عتی می‌گوید که او «سلطان محمود» به خاطر دین نتوانست تحمل کند که ابوالفتح در قدرت باقی بماند و شاهد پستی کردار و زشتی اعمال او باشد. اما چون مولتان شهری پرثروت بود به نظر می‌رسد دلایل واقعی حمله بدان شهر، ثروتمندی شهر بوده است نه غیرت مذهبی سلطان». (باسورث، ۵۱؛ گردیزی ۸-۶۷؛ جرفاذقانی ۹-۲۷۸)

هم چنین محمود، بسیاری از قرمطی‌های مولتان را در سال ۴۰۱ ه.ق کشت و یا دست بُرید. (گردیزی ۷۰؛ جرفاذقانی ۳۷۴-۳۶۹)

درباره‌ی این کشتار در تاریخ آمده است: «محمود در روز فتح مولتان آن قدر از قرمطیان به دست خود کشت که شمشیر خون آلود به دستش چسبید و دست و شمشیر را در آب گرم نهادند تا از هم جدا گردید». (ناظم، حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، ۱۰۳)

«محمود غزنوی حرص جهان‌گشایی و طمع وافر خود را به جمع وادّخار مال در پشت پرده‌ی غزو پنهان می‌کرد و اگر شهری را از چنگ خاندان بویی (آل بویه شیعی مذهب) بیرون می‌آورد و مردم را بردار می‌کشید و خزاین را غارت می‌کرد و به غزنین

می‌برد، مدعی بود که این کار را برای رهایی رازیان (مردم ری) از چنگال بددینان می‌کند. وی نخستین کس از پادشاهان ایران است که شروع به آزار مخالفان مذهبی خود کرد و امامان معتزلی و فلاسفه و رافضیان و قرمطیان را هر جا که به چنگ آورد، کُشت» (صفا، ۱/۱۳۷)

به تعبیر خواجه نظام الملک در سیاست نامه، بعد از رواج کفر و فساد و ظلم در ری و در قلمرو مجد الدوله‌ی دیلمی، محمود به ری رفت و آن کار را بر غزو هند ترجیح داد. نظام الملک از قول محمود می‌نویسد: «چون این حال مرا به درستی معلوم گشت این مهم را بر غزوات هند اختیار کردم و روی به عراق آوردم و لشکر ترک را که همه مسلمانان پاکیزه‌اند و حنفی بر دیلمان و زنداقه و باطنی گماشتم تا تخم ایشان بگسستم بعضی به شمشیر ایشان کشته شدند و بعضی گرفتار بند و زندان گشتند و بعضی در جهان آواره شدند و شغل و عمل همه‌ی خواجهگان و متصرفان خراسان را فرمودم که ایشان یا حنفی یا شافعی پاکیزه باشند و این هر دو طایفه دشمن رافضی و خارجی و باطنی باشند و موافق ترک اند و نگذاشتم که یک دبیر عراقی قلم بر کاغذ نهد از آن چه دانستم که دبیران عراق بیشتر از ایشان باشند و کار بر ترکان شوریده دارند تا به اندک روزگار بدین تدبیر عراق را از بدمذهبان صافی کردم» (سیاست‌نامه، ۸۸)

بنابراین عبارات خواجه در سیاست نامه ضمن آن که تعصب دینی سلاجقه و نظام الملک را بر مذهب شافعی و خصومت آنها را با شیعه نشان می‌دهد، بیان‌گر آن است که دین پاکیزه در نزد محمود حنفی و در نزد خواجه حنفی و شافعی اند و برخورداری از چنین نظر گاهی در طرز سلوک خصمانه با سایر مذاهب تأثیری مستقیم و آشکار دارد. گردیزی درباره‌ی قساوت و سنگدلی و تعصب خشونت آمیز محمود نسبت به مردم ری و آل بویه چنین آورده است: «چنین خبر آورد امیر محمود را رحمة الله که اندر شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیارند. بفرمود تا کسانی که در آن مذهب متهم بودند، حاضر کردند و سنگریز کردند و بسیار کس را از اهل آن مذهب بکشت و بعضی را ببست و سوی خراسان فرستاد». (زین‌الخبار، ۹۱) این واقعه در سال ۴۲۰ ق بود.

پاک کردن قلمرو غزنویان از فرقه اسماعیلیه به ویژه برای خشنودی خلفای عباسی صورت می‌گرفت که در این زمان تحت الشعاع رقبای فاطمی خود در قاهره قرار گرفته بودند. (باسورث، ۵۱)

محمود برای خشنودی خلیفه عباسی و از سر خودنمایی و تظاهر، تاهرتی سفیر خلیفه فاطمی مصر را کشت. گردیزی در این باره می‌نویسد: «هم در این سال (۴۰۳ق)، رسول عزیز مصر آمد که او را تاهرتی گفتندی و چون نزدیک خراسان رسید فقها و اهل علم گفتند که این رسول بدعوه عزیز مصر آید و بر مذهب باطنیانست و چون محمود این خبر بشنید نیز مر آن رسول را پیش خود نگذاشت و بفرمود تا او را به حسن بن طاهر مسلم العلوی سپردند و حسن، تاهرتی را به دست خویش گردن زد به شهر بُست». (زین‌الخبار، ۷۱)

محمود به خاطر اعدام تاهرتی باز از خلیفه القادر [بالله] القاب نظام الدین و ناصر الحق گرفت. (باسورث، ۵۱) رفتار محمود با تاهرتی نماینده‌ی خلیفه فاطمی نشان دهنده‌ی اوج مخالفت وی با قرمطیان می‌باشد. (جرفاذقانی ۳۷۳-۳۶۹)

دشمنان عمده‌ی محمود در مغرب امپراتوری غزنوی آل بویه و قدرت‌های کوچک‌تر دیلمی نظیر بنی کاکویه اصفهان و همدان و مسافریان دیلم بودند و چون فرمانروایان اخیر مذهب تشیع داشتند احتمالاً لشکرکشی محمود در سال ۴۲۰ ق / ۱۰۲۹م به مغرب ایران به عنوان جهادی برای استقرار مجدد مذهب سنت در آن نواحی به مردم معرفی شده است. (فرای، ۱۴۹) برای حمله‌ی محمود به گرگانج و خوارزم نیز انگیزه‌ی مذهبی و دینی داده شده است.

شعر این دوره‌ی غزنوی از اشاراتی مبنی بر تعصب سلاطین غزنوی به سنت و مدایحی آکنده است به خاطر آزاری که آنان بر قرمطیان روا می‌داشتند و در منابع این دوره‌ی اسماعیلیان را به این نام می‌خواندند.

صفت غازی اگرچه لقب سلاطین در این دوره نبوده است اما شعرا در مدح سلاطین غزنوی بسیار آن را به کار برده‌اند. در خیال شعرا این قرمطیان همه جا در کمین بودند. حتی لشکرکشی سال ۴۰۸ ق / ۱۰۱۷م محمود را به خوارزم که صرفاً دلایل سیاسی و نظامی داشت عنصری [بلخی] انگیزه‌ی مذهبی داده بود. (باسورث، ۵۲)

از همین روی مدیحه سرای درباری چون عنصری (دیوان اشعار ۶۵؛ فروزانی ۴۰۴)، دلیل حمله‌ی سلطان محمود را به گرگانج (پایتخت خوارزم)، قرمطی بودن اهالی آن جا ذکر کرده است:

بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد ز بهر نصرت دین محمد مختار
از آن که تربت گر گنج و شهر و برزن او مقام قرمطیان بود و معدن کفار

و قصید سرای درباری دیگر یعنی فرخی سیستانی در مرثیه‌ی مرگ محمود با ناراحتی به این موضوع اشاره کرده است. (فروزانی، ۴۰۵) فرخی در مرثیه‌ی محمود می‌گوید که اکنون قرمطیان می‌توانند در آرامش بخوابند: (دیوان اشعار ۹۳؛ باسورث ۵۲)

آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار

بر این اساس بود که به تمام اقدامات و فتوحات و لشکرکشی‌های محمود به هند و خوارزم و ری و... که دلایل اقتصادی و سیاسی و نظامی داشت رنگ مذهبی داده شد. رفتار محمود نه تنها با قرمطیان بلکه با معتزلیان نیز که در مقابل اشاعره از عقل در مقابل نقل و از باطن در مقابل ظاهر دفاع می‌کردند شدید بود. «او آثار علمی معتزلیان و قرامطه را نابود می‌کرد. وی لشکرکشی‌های خود را به مولتان و گرگانج و ری برای سرکوب قرامطه می‌دانست و آنها را شدیداً تعقیب و مجازات می‌کرد.» (فروزانی، ۴۰۴) چرا که معتزلیان معتقد به عقل و طرفدار فلسفه و کلام و خود را اهل توحید و عدل خوانده و انسان را دارای قوه‌ی اختیار و تشخیص خوب و بد و قدرت انتخاب می‌دانستند (غبار، ۲-۱/۲۳۱) در حالی که سنتیان اشعری مذهب، معتقد به تسلیم و رضا و مخالف علم و عقل و منطق و انسان را در انجام اعمال خویش بی‌اراده می‌دانستند (همو، ۱/۲۳۳) و قرمطیان با افکار روشن خود بر ضد تعصب و استبداد فعالیت می‌کردند و برای قرآن علاوه بر ظاهر، باطنی می‌شناختند که تأویل پذیر بود. (فروزانی، ۴۰۴)

محمود برای رضای خلیفه‌ی عباسی، حسنک وزیر را که متهم به ارتباط با فاطمیان بود، از کار برکنار کرد و خلعت خلیفه‌ی فاطمی مصر را که به وسیله‌ی حسنک ارسال داشته بود در بازار غزنین سوختند اگرچه بعدها به رضایت خلیفه‌ی عباسی، حسنک

بخشیده شد و همگی صورت و سیرت و خُلق و خُلق حسنک در حضرت سلطنت رواج و قبولی تمام پذیرفت. (منشی کرمانی، نسایم الاسحار من لطائف الاخبار، ۳-۴۲)

برخورد محمود غزنوی با فرقه کرامیه و کرامیان بسیار خدعه آمیز بود. در روزگار غزنویان، کرامیه که پیروان محمد بن کرام سیستانی (متوفی ۲۵۵ ق) محسوب می‌شدند، طرفداران زیادی یافته بودند. (زرین کوب، تاریخ مردم ایران ۲/۲۹۱) کرامیه معتقد بودند که « خدای جسم است و او را حد و نهایتی است و ملاقات و مماسات اجسام بروی روا بود». (حسنی رازی، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، ۷۰) این فرقه به زهد و پارسایی گرایش داشت. (باسورث، ۱۹۱-۱۸۷؛ زرین کوب، ۲۹۱) این موضوع موجب اعتقاد سبکتگین به کرامیه و گرامی داشتن آنان شد ولی کرامیان در واقع تظاهر به زهد و پارسایی می‌کردند و بعدها به خشونت و افراط و تعصب و آزار و حتی کشتار مخالفان به خصوص قرمطیان و باطنیان و اسماعیلیه روی آوردند. (جزفادقانی، ۳-۳۹۲؛ باسورث، ۱۸۷) در نتیجه رؤسای آنان مثل ابو یعقوب اسحاق ممشاد در زمان سبکتگین پدر محمود و ابوبکر محمد بن اسحاق در زمان محمود به زیاده روی پرداختند. (فروزانی، ۴۰۵)

سلطان محمود در آغاز و بخشی از دوران سلطنت خود از کرامیه حمایت می‌کرد. نکته‌ی جالب آن است که سلطان محمود غزنوی تا وقتی از فرقه‌ی کرامیان حمایت و آنها را علیه اسماعیلیان برمی‌انگیخت که در خدمت اهداف و سیاست‌های وی بودند. به همین دلیل در ابتدا «در خراسان محمود فرقه‌ی کرامیه را به آزار اسماعیلیان تشویق می‌کرد». (باسورث، ۵۱) اما سرانجام قدرت گسترده و برخوردهای خشن کرامیان با معتقدان دیگر مذاهب دولت غزنوی را به طرد کرامیه وادار کرد (فروزانی، ۴۰۵) و چون کرامیان برای او مشکلی پدید آوردند، آنها را کنار گذاشته و سیاست حذف را در مورد آنان به کار گرفت و علیه رئیس فرقه، ابوبکر محمد بن اسحق اقدامات سختی صورت گرفت.

سوء استفاده‌ی وی از مذهب و عوامل مذهبی، در خدمت پیشبرد اهداف سیاسی اش از تشبث محمود و رفتار وی با کرامیان آشکار می‌گردد. پس از تغییر نظر وی نسبت به کرامیان «سلطان محمود دائم الاوقات در باب مذهب کرامیان با امیر حسنک گفتی که جمله مزور و طرآرند». (عقیلی، آثارالوزراء، ۱۸۷) بارتولد به خوبی به این نکته اشاره کرده است:

«محمود البته رابطه‌ی میان محافظه کاری سیاسی و دینی را درک می‌کرده و بدین سبب از علما و شیوخ حمایت می‌نمود ولی این حمایت تا حدّی مرعی می‌گشت که ایشان آلت بی‌اراده‌ی سیاست او بوده‌اند. در موارد نادره که سخن از مبالغ‌ناچیز در میان بوده، محمود به خواست‌های برخی از افراد روحانی توجّه کرده فلان یا بهمان مالیات را لغو می‌کرده است ولی نظر وی درباره‌ی نقش روحانیان همچون قشر یا لایه‌ای علیحده با وضوح خاصی از رفتار او نسبت به نهضت پارسایانه‌ی [کرامیان] که در آن زمان در نیشابور پدید آمده بود، پیداست». (ترکستان نامه، ۲/۶۱)

روّیه‌ی محمود در برابر صوفیان، سادات علوی، ذمّیان، شامل زرتشتیان و مسیحیان و یهودیان (جهودان) کاملاً مسالمت آمیز و توأم با مماشات و مدارا بود. دلیل اتخاذ این روّیه و روش محمود در مقابل این فرق و مذاهب و ادیان، میانه‌روی و محافظه کاری آنان بود. اینان هیچ گونه حرکت تهدیدآمیزی علیه محمود و غزنویان و منافع و مطامع سیاسی و اقتصادی و حکومتی آنان انجام نمی‌دادند و جنبش و حرکت اعتراض آمیزی را پدید نیآوردند. در نتیجه در قلمرو حکومت محمود آزادانه و بدون هیچ مزاحمتی با حفظ اعتقادات خود می‌زیستند. حتّی برخی از ذمّیان به مقامات درباری نائل آمدند. فی‌المثل «سلطان مسعود غزنوی پزشکی یهودی به نام یعقوب دانیال داشت.» (باسورث، ۲۰۳) و بهرام‌شاه غزنوی از پزشکی مسیحی به نام ابوسعید موصلی برای معالجه و مداوای کنیزک مورد علاقه اش کمک گرفت. (فروزانی، ۴۰۷)

از نتیجه‌های مهمّ این سیاست محمود در توجّه به ظاهرگرایی و ظاهرپرستی و قشریت و تعصّب، نفوذ علمای قشری و ظاهرگرای پای بند به شریعت و فقهای اشعری مذهب بود که محمود به نظرها و فتاوی مذهبی آنان نیاز داشت. بنابراین فقها از نظر مذهبی و حتی سیاسی و قضایی نفوذ و اهمّیت بسیاری پیدا کردند.

هواداری حکومت غزنوی از مذهب سنّت (به ویژه در اشکال حنفی و شافعی آن) (رک، باسورث، ۱۸۱-۱۷۳) و دفاع از مقام معنوی خلیفه‌ی عبّاسی، مستلزم حمایت از فقیهانی بود که بر اساس نظرات مذهبی شان هوادار خلافت عبّاسی بودند، بر همین اساس، در دوره‌ی غزنویان فقها مورد احترام بودند. (فروزانی، ۴۰۲)

ولی دوره‌ی غزنویان به هیچ وجه فضای مناسبی برای علمای عقل‌گرا و اندیشمندان منطقی و کلامی و فلاسفه و عقلیون و معتزلیان عقل‌گرا و اسماعیلیان باطنی‌گرا و عقلی

مسلک نبود. ابوعلی سینا از دربار غزنوی روی گردان و گریزان شد و ابوریحان بیرونی که به اجبار بدان روی آورد و باوجود آگاهی‌هایی که در زمینه‌ی علوم عقلی و فلسفه‌ی یونان، اسلام و هند داشت، در این زمینه‌ها مهر سکوت بر لب زد و قلم نزد. به همین دلیل دوره‌ی غزنویان اگرچه یک دوره‌ی درخشان در ادب فارسی و زبان ادبی آن البته در صورت ادبیات درباری و پر از مدایح بود اما شروع دوران افول و ضعف در زمینه‌ی علوم عقلانی و فلسفی و تا حدودی تجربی و ریاضی بود.

« این فقها بودند که امور علمی کشور را علاوه بر امور قضایی در دست داشتند و بر ضد علوم عقلی مخصوصاً فلسفه و الهیات داد سخن می‌دادند» (غبار، ۱/۲۳۷) تلاش در راه گسترش مذهبی که راه چون و چرا را بسته بود، موجب توقف سیر تکامل علوم عقلی و فلسفه گردید و آن چه وجود داشت از دوره‌های گذشته به جای مانده بود. (رک، همو، همان جا)

محمود همواره دقت داشت تا نام خلیفه را در سکه‌هایش بگنجاند و از غنایم جنگی هدایایی به بغداد بفرستد و در فتح نامه‌هایش خود را مجاهد بخواند. نقش مدافع سنت در برابر دیلمیان سبب شد که او تجاوز آشکاری را به حق بداند و در سال ۴۲۰ ق / ۱۰۲۹ م، مجدالدوله رستم بن فخرالدوله، پادشاه ری را از مقام خود خلع کند. (باسورث، ۵۲) محمود در تمام این فعالیت‌ها همچون پادشاهی مستقل عمل می‌کرد جز آن که به خاطر قبول سیادت ظاهری خلفا بر روی سکه‌هایی که از سال ۳۸۹ ق / ۹۹۹ م ضرب کرده لقب ولی امیرالمؤمنین نقش کرده است. (فرای، ۱۴۹)

متقدمان تمام عیب‌های محمود را در زیر نقاب نشر اسلام پوشانده اند. زر دوستی و زیاده خواهی او را نادیده انگاشته‌اند و کوشیده‌اند او را مسلمانی معتقد معرفی کنند. در این که محمود مردی متعصب بود، حرفی نیست اما راه درست گسترش اسلام را نشناخته بود. تبلیغ اسلام آن هم با شمشیر و خانه بر سر مردم خراب کردن توسط محمود غزنوی که چنین وظیفه پراهمیتی شرعاً به عهده نداشت، نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد. (فاروقی، سرنوشت انسان در تاریخ ایران، ۲۲۹)

به گفته‌ی شبانکاره‌ای در عمر او زیادت از پنجاه هزار بد دین و زندیق را بردار کشید. (مجمع‌الانساب، ۶۷) اگرچه محمود را به عنوان ناشر دین اسلام در هند شناخته‌اند ولی ظاهراً در نظر هندیان، لشکرکشی‌های محمود همچون تهاجم مغولان و تیمور در نظر

ایرانیان جلوه می‌کرده است. به علاوه: «محمود نخستین رهبر مسلمان نبود که اسلام را به هند آورد بلکه نهال آیین جدید را محمد بن قاسم ثقفی در هند غرس کرد ۹۲-۹۰ق/۷۰۹م و در سراسر درّه‌ی سند تا مولتان انتشار داده بود. طی سده‌ی چهارم هجری/ دهم میلادی داعیان اسماعیلی جمعیت‌های مسلمان سند را به سوی آرمان غلات شیعه کشاندند» (فرای، ۱۵۶)

با این حال این جنبه از زندگی محمود را نباید نادیده گرفت که وی دارای نبوغ سیاسی و نظامی بسیاری بود و جنگجوی قهار و کشورگشایی نیرومند بود. (براون، تاریخ ادبی ایران، ۷-۲/۱۳۶) محمود بیشتر به قصد غارت و اقناع حس تعصب یک نفر مسلمان واقعی [۱۴] در راه جهاد با کفار به این سفرهای (جنگی) اقدام می‌کرد و به همین جهت هم لقب «بت شکن» یافت. (لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ۲۵۷)

دوران مسعود غزنوی

دوره‌ی حکومت محمد پسر محمود که به دو دوره‌ی قبل از مسعود و بعد از قتل مسعود تقسیم می‌شود و هر دو دوره کوتاه مدت بوده و چندان شایسته توجه نیست اما دوره‌ی حکومت مسعود در واقع ادامه‌ی سیاست مذهبی پدرش محمود بوده است وی نیز حمایت از مذهب سنت و مبارزه با فرمطیان و هم چنین جلب پشتیبانی خلیفه‌ی عباسی را وسیله‌ای برای بقای حکومت خود قرار داد. و «در پادشاهی مسعود وفاداری به دودمان غزنوی با وفاداری به مذهب سنت یکی بود». (باسورث، ۵۲) وی از خلیفه‌ی عباسی القادر بالله لقب‌های زیادی گرفت القاب وی عبارت بودند از: «امیر ناصرالدین الله، حافظه عبادالله، المنتقم من اعداء الله، ظهیر خلیفه الله امیرالمؤمنین» (بیهقی، ۵/۴۰؛ گردیزی ۹۵) وی پس از رسیدن به سلطنت مانند پدرش به هندوستان حمله کرد و یکی از فتوحاتش تصرف قلعه‌ی هانسی بود^۱ که ظاهراً این قلعه را به دلیل ادای نذری که کرده بود، فتح کرد. (رک، بیهقی ۶۹۸ و ۵-۶۶۳)

۱. هانسی، اکنون به همین نام خوانده می‌شود و در ۷۲ مایلی شمال غربی دهلی واقع است. فروزانی، ۲۶۸؛

گردیزی ۴۳۲.

سلطان مسعود هم چنین اقدامات پدرش را در مبارزه و قلع و قمع قرمطیان و زنادقه ادامه داد و آن را وظیفه‌ی خود می‌دانست. از جمله «وقتی رسول خلیفه نو [القائم بامرالله پسر و جانشین القادر بالله] در سال ۴۲۴ ق / ۱۰۳۳ م با منشور [حکومتی] به خدمت سلطان آمد مسعود در یک اعلان عمومی سیاسی نقش خود را به عنوان مدافع ایمان و کوبنده‌ی زنادقه تأکید کرد». (باسورث ۳-۵۲؛ بیهقی ۱- ۵/۴۰- ۶/۴۴۳)

مسعود غزنوی همچون پدرش از تهمت قرمطی و بدمذهب و ملحد و زندیق بودن در راه اهداف سیاسی و حکومتی خود بهره کامل بُرد و مخالفان خود را با این حربه خلع سلاح کرده و آنان را از بین بُرد. از جمله در جریان جانشینی محمود و درگیری پدربان (طرفداران سلطنت محمد) و پسران (طرفداران سلطنت مسعود)، مسعود غزنوی برای تحکیم قدرت و موقعیت خود و مبارزه با محمودیان که طرفدار سلطنت برادر وی محمد بودند از تهمت قرمطی بودن مخالفان خود سود جُست و آنها را نابود کرد. چنان که این عمل را درباره‌ی حسنک وزیر که طرفدار سلطنت برادر مسعود یعنی محمد بود، مرعی داشت و برای نابودی وی و مصادره‌ی اموال و دارایی‌اش، او را به اتهام قرمطی بودن و ارتباط با خلیفه‌ی فاطمی مصر بردار کشید. (گردیزی ۷-۹۶؛ منشی کرمانی ۴۴؛ عقیلی ۱۵۸)

نتیجه

غزنویان نخستین حکومت در تاریخ ایران بعد از اسلام هستند که بین دین و دولت و حکومت رابطه‌ی عمیقی برقرار کردند و از مذهب به عنوان دستاویزی برای دستیابی به اهداف سیاسی و حکومتی و حتی منافع اقتصادی و اجتماعی بهره گرفتند. سیاست مذهبی غزنویان در بهره‌گیری از مذهب در امور سیاسی و حکومتی سبب تثبیت و تداوم درونی حکومت غزنویان و نیز تحکیم مناسبات خارجی و دوستانه با خلیفه‌ی عباسی و تأیید مشروعیت دینی و سیاسی آنان گردید به علاوه بر خودکامگی و قدرت مطلقه فردی سلطان افزود. از سوی دیگر حمایت غزنویان از قشریت و تحجر مذهبی و تعصب و ظاهرگرایی و تقویت موقعیت فقهای قشری و ظاهرگرا و اشعری مسلک سبب تضعیف موقعیت جنبه‌ی باطنی‌گری در دین و عقلانیت و فلسفه و کلام و فیلسوفان و دانشمندان عقل‌گرای معتقد به کلام معتزلی گردید. این امر در نهایت به رکود و انحطاط جایگاه علم و عقل و فلسفه و دانش‌های عقلانی در جامعه‌ی ایران منجر گردید.

فهرست منابع و مآخذ:

۱. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی: الکامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه‌ی علی هاشمی حائری، تهران، علمی، ۱۳۵۱.
۲. بارتولد، واسیلی ولادیمیرویچ: ترکستان نامه، ترکستان در عهد تهاجم مغولان، ترجمه‌ی کریم کشاورز تهران، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۳. باسانی، آلساندرو: ایرانیان، تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران، ترجمه‌ی مسعود رجب نیا، تهران روزبهان، چاپ اول، ۱۳۵۹.
۴. باسورت، کلیفورد ادموند: تاریخ غزنویان، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
۵. براون، ادوارد: تاریخ ادبی ایران، از فردوسی تا سعدی، ترجمه‌ی فتح‌الله مجتبیایی، تهران، مروارید چاپ دوم، ۱۳۵۵.
۶. بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود: تاریخ بناکتی (روضه‌ی اولی الالباب فی التواریخ الاکابر و الانساب) به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی ایران، ۱۳۴۸.
۷. بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین: تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، از روی نسخه علی اکبر فیاض، تهران، انتشارات مهتاب، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
۸. پرویز عباس: تاریخ دیالمه و غزنویان، تهران، علمی، ۱۳۶۶.
۹. پیگولوسگایا نینا، پطروشفسکی ایلیا پاولوویچ و...: تاریخ ایران از باستان تا قرن هیجدهم میلادی، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران، پیام، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.
۱۰. جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر: ترجمه تاریخ یمینی، به کوشش جعفر شعار، تهران، علمی و فرهنگی چاپ سوم، ۱۳۷۴.
۱۱. حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی: تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
۱۲. راوندی، مرتضی: تاریخ تحولات اجتماعی، (سه جلد در یک جلد)، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۸.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران بعد از اسلام از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران امیر کبیر، ۱۳۶۷.
۱۴. شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد: مجمع الانساب، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، امیر کبیر چاپ اول، ۱۳۶۳.
۱۵. شعبانی، رضا: مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران، قومس، ۱۳۶۹.
۱۶. صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات ایران، از آغاز تا عهد سلجوقی، تهران، فردوسی، چاپ ششم، ۱۳۶۳.
۱۷. عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام: آثارالوزراء، به کوشش میر جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
۱۸. عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن: دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه‌ی سنایی، ۱۳۴۲.
۱۹. غبار، میر غلام محمد: افغانستان در مسیر تاریخ، قم، احسانی، ۱۳۷۵.

۲۰. فاروقی، فؤاد: سرنوشت انسان در تاریخ ایران، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۳.
۲۱. فرای، ریچارد نیلسون(رن): تاریخ ایران کمبریج، از اسلام تا سلاجقه، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
۲۲. فرخی سیستانی، علی بن جولوغ: دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، زوآر، ۱۳۸۰.
۲۳. فروزانی، سید ابوالقاسم: غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، تهران، سمت، چاپ دوم، بهار، ۱۳۸۶.
۲۴. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود: زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، به کوشش محمد ناظم، چاپ مطبعه ایرانشهر برلین، ۱۳۴۶ ق/ ۱۹۲۸ م.
۲۵. لین پول، استانی: طبقات سلاطین اسلام، ترجمه‌ی عباس اقبال، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۲۶. منشی کرمانی، ناصرالدین: نسایم الاسحار من لطائف الاخبار، به کوشش میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
۲۷. ناظم، محمد: حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، ترجمه‌ی عبدالغفور امینی، کابل، مطبعه عمومی، ۱۳۱۸.
۲۸. نظام الملک طوسی، خواجه ابوعلی حسن بن علی: سیاست نامه، به کوشش عباس اقبال، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۲۹. نظام الملک: سیاست نامه، به کوشش هیوبرت دارک، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
۳۰. ورداسی، ابودر: ایران در پویه تاریخ، تهران، قلم، ۱۳۷۵.